

تحلیلی نظری در مورد نظام قیمتها

عباس شاکری*



در این مقاله نظریات مختلفی در مورد نظام قیمت‌ها ارائه شده و سعی شده است تا بر منوط‌بودن کارایی هر نظام به شرایط و فروض خاص خودش تأکید شود. لذا اگر شرایط یک نظام قیمتی خاص فراهم نباشد، باید متناسب با ساختار موجود نظام قیمتی موجود را تصحیح کرد و سپس با فراهم کردن شرایط و تحقق فروض مربوطه نظام کارآمدتری ایجاد نمود؛ اما نمی‌توان بدون در نظر گرفتن شرایط موجود، هر نظریه‌ای را در هر زمان و در هر مکان، به عنوان یک قضیه مطلق پذیرفت و بکار گرفت.

کلید واژه‌ها:

ایران، نظام قیمت‌ها، تولید، مصرف، تعادل و عدم تعادل، بازار

* دکتر عباس شاکری؛ عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

نظام قیمت‌گذاری یکی از موضوعاتی است که هم در قلمرو نظری و هم در حوزه کاربردی، از پیچیدگیها و ظرافت‌های خاصی برخوردار است و اساساً یکی از مسائل مهمی است که کشورهای جهان سوم و در حال گذار و درگیر در فرایند اصلاحات به آن مبتلا هستند. لذا هر گونه برخورد ناصحیح و سطحی با آن، چه در قلمرو نظری و چه در قلمرو کاربردی، به نتایج زیانباری منجر خواهد شد.

نمود و انعکاس بارز این برخوردهای سطحی ارائه نظریات و راهکارهایی است که بدون در نظر داشتن شرایط ساختاری و وضعیت‌های موجود اقتصادی، به تبعیت از یک نظام خاص قیمتی بر اجرای آن تأکید می‌ورزند و یا بدون ارزیابی شرایط، بطور مطلق از نظام کنترلی کامل و تعیین دستوری همه قیمت‌ها جانبداری می‌کنند. نمود دیگر آن، این است که بی‌توجه به وضعیت موجود و ضعف نیروهای بازار، سپردن کامل امر مهم و پیچیده قیمت‌گذاری به مکانیسم خودکار بازار را تنها راه‌حل می‌دانند. این مطلق‌نگریها (که در اینجا دقیقاً مترادف سطحی‌نگری است) تا به حال در بسیاری از کشورهای فوق‌بخصوص در کشور ما اثرات سیاسی سوئی بر جای گذاشته است.

لذا ما در این مقاله ابتدا چارچوب‌های نظری دو نظریه قیمتی فوق را با فروض و شرایط ضمنی و صریح آنها ارائه می‌کنیم و سپس با توجه به این حقیقت که صحت یک نظریه، در گرو سازگاری درونی، رعایت روابط منطقی در فرآیند استنتاج آن و نیز تحقق همه فروض و شرایط صریح و ضمنی آن است، خاطر نشان می‌کنیم؛ که هر چه فروض هر دو نظریه نقض شود و شرایط آنها محقق نشود، به همان میزان کارایی نظام قیمتی مبتنی بر آنها نیز کاهش می‌یابد و باید برای بهبود کارایی، اقدامات مناسب دیگری انجام شود. به عبارت دیگر، ما به تعداد وضعیت‌های ناشی‌شده از نقض و تحقق فروض صریح و ضمنی نظریات، نظام قیمت‌گذاری کارا داریم. البته کارایی این نظام‌ها در شرایط خاص خود مفهوم دارد؛ و گر نه چه بسا در مقایسه با نظام قیمتی مربوط به وضعیت‌های دیگر، کارایی کمتری داشته باشد. بنابراین باید در هر شرایطی نظام قیمتی مناسب و کارا را انتخاب کرد و برای ایجاد نظام کارا تر قیمتی، به ایجاد و تحقق فروضی همت گماشت که مربوط به نظام‌های قیمتی کارا تر

است. لذا قیمت‌های «صحیح»^۱ و «ناصحیح»^۲ باید بر اساس شرایط و وضعیت‌های اقتصادی موجود تعریف و توصیف شوند. در اینجا برای تحلیل نظریه قیمت؛ نظریه بازاری و نظریه اقتصاد متمرکز را به عنوان دو حد موضوع مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نظریه ساز و کار خودکار قیمت‌ها

اقتصاد کلاسیک مبتنی بر بازار و دیدگاه مکتب پولی با توجه به پیش‌فرضهایی؛ بیان می‌دارد که قیمت‌ها وظیفه علامت‌دهی صحیح به عوامل اقتصادی را خوب به انجام می‌رسانند، بنابراین منابع محدود قابل دسترس را به بهترین نحو تخصیص می‌دهند و توانایی دارند که به تنهایی بازارها را تسویه کنند. پیش‌فرضهای اساسی آنها این است که محیط اقتصادی، محیطی رقابتی است؛ یعنی در قلمرو عرضه و تقاضا عوامل اقتصادی به صورت ذره‌ای عمل می‌کنند و مجال هیچگونه اعمال قدرت شخصی و یا تبانی و توافق با عوامل ذره‌ای دیگر وجود ندارد و قدرت انتخاب و مانور آنها به عکس‌العملهای بهینه در مقابل شرایط موجود و یا تغییرات برونزا در شرایط بازار محدود می‌شود. به عبارت دیگر حوزه انتخاب و تصمیم‌گیری آنها به انتخاب مقدار تولید و یا مقدار استخدام عوامل تولید (درخصوص بنگاهها) و یا به انتخاب مقدار تقاضای محصول و یا مقدار عرضه کار محدود (درخصوص خانوارها) می‌شود و افق پویاتر عکس‌العمل آنها به ابداع و نوآوری و تغییر ساختار هزینه (در مورد بنگاهها) و کسب آموزش و مهارت و تغییر ترجیحات (در مورد مصرف‌کننده‌ها) محدود می‌شود. منابع کار و سرمایه به آسانی قابل نقل و انتقال هستند و می‌توانند بدون هیچگونه چسبندگی از یک فعالیت به فعالیت دیگر منتقل شوند. محیط بازار هم کاملاً شفاف است و هیچگونه نقص اطلاعاتی و یا عدم تقارن اطلاعاتی میان طرفهای مبادلات وجود ندارد و در واقع، قیمت‌ها، پیام‌آوران صریح و سریع هرگونه تغییر و رخدادی در اقتصاد هستند و به سرعت اطلاعات مورد نیاز عوامل اقتصادی را انتشار می‌دهند. در حقیقت هزینه کسب اطلاعات برابر صفر است؛ زیرا می‌توان بدون تحمل هیچگونه هزینه‌ای، از قیمت بازارها، برای تخصیص کالاها

^۱ True Prices

^۲ False Prices

استفاده نمود. در این محیط، کالاها همگن هستند و تنوع کیفیت در مورد یک کالا موضوعیت ندارد و همچنین ورود و خروج به بازار و صنعت آسان است. چون ساختار اقتصادی، ساختاری بدون اصطکاک است و کسب اطلاعات و نقل و انتقالها، همگی بدون هزینه هستند، تا وقتی اندکی سود و منفعت وجود داشته باشد، عوامل اقتصادی به بازار وارد شده و آن را به صفر تقلیل می‌دهند و در حقیقت استفاده بهینه و مطلوب از منابع را تحقق می‌دهند. در تصمیمات تولید و مصرف، بعد زمان اهمیت چندانی ندارد و جانشینی بین دوره‌ای در تولید و مصرف مطرح نیست تا از انعطاف و تعدیل کامل قیمت‌ها ممانعت کند. منحنی عرضه بنگاهها برای مصرف‌کنندگان، مطمئن، و منحنی تقاضا هم برای بنگاهها، معلوم و داده شده است (نااطمینانی نسبت به عرضه و تقاضا وجود ندارد). بنابراین هیچگونه عدم اطمینانی نسبت به عرضه و تقاضا در کار نیست. لذا حضور عوامل اقتصادی به شکل ذره‌ای در اقتصاد و وجود اطمینان و اطلاعات کامل و متقارن و ورود و خروج آزاد و عدم دخالت‌های دولت و تثبیت نرخ رشد پول براساس یک قانون ثابت، مجال اعمال قدرت شخصی را بسیار محدود ساخته و زمینه‌ای هم برای فعالیتهای سوداگرانه نامولد باقی نمی‌گذارد. در اینجا دخالت^۱ دولت در الگوی اقتصادی موضوعیتی ندارد و دولت، دولت شبگرد^۲ است نه دولت مداخله‌گر. معاملات، تنها در قیمت‌های صحیح انجام می‌شوند. لذا در قیمت‌های ناصحیح داد و ستدی صورت نمی‌گیرد. هیچگونه عدم تعادلی وجود ندارد. عوامل اقتصادی در اشتغال کامل بسر می‌برند. بودجه در توازن است و از تعادل همراه با بیکاری، دولت رفاه و مداخله‌گر و اعمال مدیریتهای سیاستی خبری نیست.

بنابراین ادعای مکتب پولی و اقتصاد بدون اصطکاک کلاسیکی این است که در صورت تحقق چنین شرایطی، مکانیسم قیمت مانند دست نامرئی عمل می‌کند و تعادلهای اقتصادی را در سطوح خرد (در قلمروهای تولید و مصرف) و کلان برقرار می‌سازد. زیرا قیمت‌ها در

^۱. البته به هیچ وجه منظور این نیست که دخالت، نظارت، کنترل و مراقبت دولت در مورد ایجاد ساز و کار پیچیده رقابتی و حفظ و تداوم آن نفی شود. هیچکدام از اقتصاددانان کلاسیک حضور و این نوع دخالت دولت را نفی نکرده‌اند و در این خصوص حتی کینزی‌ها با کلاسیکها تفاوتی ندارند. و اختلاف میان آنها، به لزوم و عدم لزوم دخالت مستقیم دولت در الگوی اقتصادی مربوط می‌شود.

^۲. Night Watch State.

عکس‌العمل به تغییر شرایط بطور درونزا تغییر کرده و تعیین می‌شوند و برای عوامل ذره‌ای نیز به صورت برونزا ظاهر می‌شوند و آنها هم نسبت به این علامت‌دهی برونزا بطور درونزا و به روشی بهینه عکس‌العمل نشان می‌دهند؛ در نتیجه این عکس‌العملها و تصمیمات تعادلی، عوامل اقتصادی در پرتو علامت‌دهی قیمت‌ها به تخصیص بهینه منابع منجر خواهد شد. اصولاً انعطاف‌پذیری سریع قیمت‌ها نیز از همین جا سرچشمه می‌گیرد؛ چرا که قیمت‌ها در مقابل تغییر شرایط با تعدیل و تغییر خود به عوامل اقتصادی علامت می‌دهند و آنها را به عکس‌العمل و تخصیص بهینه در شرایط جدید وا می‌دارند. استدلال و منطقی که پشت این ادعا نهفته؛ این است که قیمت‌ها، در واقع انعکاس صحیحی از اولویتهای، ترجیحات، کمیابی‌ها، محدودیت منابع و تکنولوژی هستند و از آنجا که تخصیص بهینه، باید با توجه به محدودیت‌ها و کمیابی‌ها، بالاترین اولویتهای و ترجیحات را تأمین کند، لذا قیمت‌ها و مکانیسم تعیین آنها وظیفه مهم تخصیص منابع را به بهترین وجه انجام می‌دهند.

در حقیقت قیمت‌های کارا، قیمت‌هایی است که ترجمانی صحیح و دقیق از وضعیت ترجیحات ذهنی مصرف‌کنندگان و سلیقه آنها، تعداد و ازدحام آنها، ساختار فنی و امکانات تکنولوژیکی تولید، محدودیت منابع عوامل تولید و حساسیتهای فنی آن و نیز حساسیتهای ذهنی افراد هستند و این خود در یک محیط اقتصادی، که تصمیمات بطور عقلایی اتخاذ می‌شوند و ترجیحات ذهنی افراد نیز همان چینش و رتبه‌بندی نیازهای مادی آنهاست (و به عینه در ترجیحات اجتماعی انعکاس می‌یابد.) و به عبارتی، شناسایی و تأمین اولویتهای بحساب می‌آید.^۱

لذا در این صورت باید قیمت‌ها را به حال خود رها کرد و از دخالت در ساز و کار آن اجتناب ورزید؛ زیرا هرگونه کنترل و تحدید، اعم از وضع کف یا سقف قیمت، موجب اختلال و انحراف از تخصیص بهینه خواهد شد. باید توجه داشت که خاستگاه این نظریه در جایی است که عوامل اقتصادی، ذره‌ای مجال اعمال قدرت شخصی ندارند و قیمت‌ها در مدل اقتصادی تعیین می‌شوند. بنابراین دخالت دولت یا هر قدرت اقتصادی دیگر برای قیمتگذاری، نه تنها ضرورت ندارد؛ بلکه مضر نیز است.

۱. یعنی منحنی‌های عرضه و تقاضای فردی با منحنی‌های عرضه و تقاضای اجتماعی کاملاً سازگارند.

همچنین این نظام قیمتی بیانگر آن است که چون قیمت در هر بازار توسط نیروهای غیرشخصی تعیین می‌شود و از دستبرد نیروهای شخصی و انحصاری به دور است، نفع همگان را در چارچوب توانایی‌های مالی اولیه، قدرت فیزیکی، مهارت و خلاقیت و تلاش آنها تأمین خواهد شد و اصولاً ساز و کارهای رقابتی قیمت‌ها، در صورت تحقق همه فروض و شرایط، به نفع همه است؛ اما با مسائل ارزشی و مقوله عدالت مستقیماً کاری ندارد. از نظر فلسفی اینگونه نگرش نسبت به اقتصاد بازار و قیمت‌ها از نگرش به آزادی و لیبرالیسم سیاسی نشأت می‌گیرد و اصولاً آزادی اقتصادی را شرط آزادی سیاسی می‌دانند؛ اما به هر حال در خصوص بعد ارزشی و برابری قضیه، این سؤال کلی مطرح است که آیا اگر همه شرایط این نظریه فراهم باشد، توزیع درآمد متقارب‌تر و همگراتر می‌گردد و رفاه همگان بهبود می‌یابد؟ و یا اینکه موجب نابرابری‌ها خواهد شد؟

این نگرش نسبت، به قیمت‌ها نه تنها به تحقق شرایط و فروض مذکور بستگی تام دارد (و در واقع به میزانی که هر کدام از آن شرایط تأمین نباشد از صحت آن کاسته می‌شود)، بر یک سری فروض ضمنی هم مبتنی است. وقتی می‌گوییم عوامل اقتصادی بصورت ذره‌ای عمل می‌کنند؛ منابع سیال و انتقال‌پذیرند؛ ورود و خروج به بازار، آزاد است؛ و هیچگونه عدم اطمینان، بی‌اطلاعی و یا کم‌اطلاعی در بازار وجود ندارد؛ همگی حاکی از وجود نوعی توازن و تراز، میان پتانسیل‌های طرف عرضه و استعداد‌های طرف تقاضاست و عوامل ذره‌ای در مقابل شرایط برونزای بازار چاره‌ای جز تلاش و اعمال خلاقیت و ابتکار ندارند. انتخاب بهینه راه، شرایط موجود در مقابل افراد قرار می‌دهد، لذا انتخاب دلخواه و سلیقه‌ای و اعمال مقاصد منفعت‌طلبانه شخصی در ورای مسیری که شرایط رقابت و بازار تعیین کرده است، امکان‌پذیر نیست.

طرف عرضه از قدرت و قوت کافی برخوردار است. تکنولوژی و نگرش علمی به مسائل نهادینه شده است، تحکم علم پذیرفته شده است و ابداع و نوآوری و پیشرفت فنی هم مسیری خودافزا و درونزا به خود گرفته است. لذا تولید بیشتر و سرمایه‌گذاری مجدد و تحقیق در مورد ابداع و اختراع، تنها انتخاب موجود در پیش روی بنگاهها و افراد است. به دلیل وجود اطلاعات و شفافیت کامل و رقابت تنگاتنگ عوامل اقتصادی و نقش صحیح و مؤثر علامت‌دهی قیمت‌ها،

مجال‌های برای معاملات آربی‌تراژ طولانی وجود ندارد؛ زیرا قیمت‌ها به سرعت اطلاعات را منتشر می‌کنند؛ چه رسد به اینکه فعالیت‌های نامولد و زائد نیز صورت گیرد. همه حلقه‌های ارتباطی در فرآیند تولید و توزیع در کوتاه‌ترین مقدار خود تثبیت شده‌اند و عملکرد کارای بازار برای هیچگونه کار زائد، مجال‌ی نگذاشته است.

در طرف تقاضای اقتصاد هم رفتار مصرفی افراد متعادل و متناسب با تلاش و نقش مثبت آنها در اقتصاد است. همه افراد می‌دانند اگر بخواهند از مصرف کالا یا خدمتی بهره‌مند شوند، باید با گردن‌نهادن به شرایط موجود بازار، کار و تلاش کنند و خلاقیت به خرج دهند و وقتی هم درآمد بدست آوردند، حساب شده و صرفه‌جویانه خرج می‌کنند؛ زیرا تصمیم مربوط به مقدار عرضه کار و نحوه تخصیص درآمد حاصل از آن میان کالاهای مختلف را بطور همزمان و یکجا انجام می‌دهند. به عبارت دیگر، شرط ضمنی برای کارکرد صحیح نظام قیمتی، وجود نهاد بازار و نظام رقابت بسیار مهم است و حلقه مفقوده همه اقتصادهای توسعه‌نیافته بشمار می‌رود. نکته قابل ذکر این است که اگرچه از دید دانش اقتصاد کلان، دیدگاه پولیون با کلاسیک‌ها یکی نیست و بعضی از پولی‌ها با کینزین‌ها، خصوصاً در مورد مکانیسم انتقال پولی در کوتاه‌مدت، با هم مشترکاتی دارند، ولی نگرش آنها نسبت به مکانیسم قیمت‌ها کاملاً به هم نزدیک است.

دیدگاه طرفداران اقتصاد بازار در مورد نظام قیمتی متمرکز

طرفداران این نظریه قیمتی، نظام قیمتی با مدیریت متمرکز را مردود می‌شمارند و استدلال‌شان هم این است که قیمت‌گذاری دستوری و اداری، به هیچ وجه نمی‌تواند انعکاسی از ارزش واقعی اشیا باشد، لذا نمی‌تواند اولویت‌ها را بطور دقیق و صحیح شناسایی و معرفی کند؛ زیرا برنامه‌ریزی و مدیریت متمرکز اقتصادی نمی‌تواند مانند نظام آزاد قیمت‌ها، شناسایی توانایی‌ها، ترجیحات و محدودیت‌ها و کسب و انتشار اطلاعات را بطور صحیح انجام دهد، اساساً برنامه‌ریزان، اطلاعات مربوط به ارزشهای ذهنی و فنی نسبی کالاها و منابع و نهاده‌ها را در اختیار ندارند و حتی منافع سیاسی و طبقاتی آنها نیز قیمت‌گذاری را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، پس در چنین سیستمی، منابع بطور بهینه تخصیص نخواهد یافت. حتی عده‌ای در رد

صلاحیت نظام قیمت دستوری مدعی هستند که اصولاً تخصیص بهینه منابع توسط چنین نظامی امکان‌پذیر نیست. در عین حال، عده‌ای به امکان‌پذیر بودن آن نیز معتقدند؛ اما می‌گویند به محاسبات و برنامه‌ریزی بسیار پیچیده‌ای نیاز دارد که به سختی عملی و تحقق‌یافتنی است.

نظام قیمتی متمرکز

اسکار لانگه^{۱۹۳۸}) تخصیص منابع توسط نظام قیمتی متمرکز را هم امکان‌پذیر و هم عملی می‌داند و در پاسخ به طرفداران اقتصاد بازار که می‌گفتند "نظام متمرکز اقتصادی به سبب محروم بودن از ساز و کار قیمتی مناسب و کارا، وسیله و ابزاری برای تخصیص صحیح منابع در اختیار ندارد" اظهار می‌دارد که تخصیص منابع توسط قیمت‌های نسبی صورت می‌گیرد، نه قیمت‌های مطلق؛ یعنی براساس قیمت‌هایی که کالاها در بازار براساس آنها مبادله و خرید و فروش می‌شوند، صورت می‌پذیرد؛ به عبارت دیگر قیمتی که وظیفه مهم تخصیص منابع را انجام می‌دهد، قیمتی نیست که ارزش مبادله‌ای مطلق اشیا را اندازه می‌گیرد؛ بلکه قیمتی است که هزینه فرصت یا ارزش نسبی ذهنی یک کالا را برحسب کالا و یا کالاهای دیگر در حجم معین و داده شده موجودی منابع اندازه می‌گیرد؛ زیرا تخصیص (یعنی نحوه جایگزینی کالاها در تولید و مصرف هر دو) و جانشینی دقیقاً تابع قیمت‌های نسبی است. از آنجا که اطلاعات مربوط به تکنولوژی و شرایط فنی تولید و شدت کاربردهای ممکن کار و سرمایه در تولید کالاهای مختلف بخوبی قابل دسترسی، جمع‌بندی و برنامه‌ریزی است و نیز از آنجا که اطلاعات مربوط به ارزش‌های ذهنی نسبی مصرف‌کنندگان که در ترجیحات آنها منعکس می‌شود را می‌توان از رفتار مصرفی آنها تشخیص داد، دیگر نیازی به قیمت‌های مطلق که توسط مکانیسم بازار تعیین می‌شود، نیست. لذا می‌توان براساس این اطلاعات مربوط به ارزش‌های نسبی عینی و ذهنی کالاها منابع را بخوبی و بطور کارا تخصیص داد و در واقع ادعای این گروه این است که قیمت‌ها در اینجا بطور دستوری و سلیقه‌ای تعیین نمی‌شوند؛ بلکه وضعیت فنی نسبی هر کالا در مقابل شرایط فنی، موجودی منابع و ذهنیت نسبی افراد در

مورد کالاها، در قیمت‌ها انعکاس می‌یابد و اظهار می‌دارند که نظام بازار و ساز و کارهای خودکار قیمتی، نمی‌تواند بطور دقیق ارزشها و قیمت‌های نسبی را تعیین کند.

بنابراین سیستم مبتنی بر قیمت‌ها آنقدر توانایی و سازگاری ندارد که بتواند ارزشهای نسبی را دقیقاً شناسایی کند و براساس آن تخصیص منابع انجام دهد. خلاصه این دیدگاه آن است که چون برنامه‌ریزان به اطلاعات نسبت‌های فنی و ترجیحی دسترسی دارند، با اولویت‌بندی و چینش منابع براساس این نسبت‌ها، تخصیص بهینه منابع را انجام می‌دهند.

کدام دیدگاه صحیح است؟

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که کدامیک از این دو دیدگاه در مورد نحوه عملکرد قیمت‌ها، بیشتر قرین به صحت است. صحت و سقم هر دیدگاهی قبل از هرچیز به صحت و سقم فروض و به عبارتی به تحقق یا عدم تحقق پیش‌فرض‌های بستگی دارد و در مرحله بعد هم باید با برخورداربودن از چینش صحیح مقدمات و نتیجه‌گیری‌های منطقی، و با منطوق و استدلال نیز حمایت شود. لذا برای پاسخ‌دادن به پرسش بالا باید دید آیا همه فروض مربوط به نگرش کلاسیکی نسبت به قیمت‌ها، در اقتصاد مورد مطالعه قابل تحقق و تأمین است و در صورت قابل تأمین بودن، محقق شده‌اند یا می‌شوند و یا اصولاً در چه شرایطی قابلیت تحقق دارند؟ متقابلاً فروزی که طرفداران سیستم قیمت‌های دستوری در بیان نظریه قیمتی خود به آنها تمسک می‌جویند، آیا فروزی عملی و تحقق‌پذیر هستند؟ اینکه گفته می‌شود شرایط تکنولوژیکی و محدودیتهای موجود، قیمت نسبی هر کالا نسبت به کالاهای دیگر را به‌عنوان هزینه فرصت آن کالا برحسب کالاهای دیگر در اختیار ما قرار می‌دهند و ترجیحات مصرف‌کنندگان را می‌توان از رفتار و انتخابهای مصرفی آنها برآورد کرد، آیا عملاً هم این کار شدنی است و اصولاً تجربه و یا تجارب تاریخی آن را تأیید می‌کند؟ به لحاظ نظری و منطقی اگر بیانیه مربوط به دو دیدگاه فوق را به عنوان دو قضیه نگاه کنیم، ساختار این دو قضیه، هر دو از سازگاری منطقی برخوردار است و اگر فروض مربوط به هر دو دیدگاه هم صحیح و قابل تحقق باشد، چه بسا هر دو آنها قرین صحت باشند؛ اما همه بحثها و جدالها بر سر این فروض است و در مورد هر دو دیدگاه خصوصاً در مورد دیدگاه دوم؛ یعنی نظام متمرکز قیمتی،

عده‌ای اعتقاد دارند تحقق کامل فروض آنها امکان‌پذیر نیست. در عمل هم از نظر فنی و با نبود اطلاعات، پیچیدگی زیاد و از نظر سیاسی، اجتماعی با فساد و قشری‌نگری و منافع حزبی همراه است.

بروز بعضی ناسازگاریها در عمل و نقض فروض

شواهد تجربی نشان می‌دهد که، هر دو دیدگاه در خصوص تحقق کامل فرضهایشان در عمل با مشکلات و موانع و ناسازگاریهایی مواجه شده‌اند. از آنجا که نظام سرمایه‌داری در قرن نوزدهم با وجود پیشرفتهای فنی، ابداعات و اختراعات فراوان، نتوانسته رفاه همگانی را ارتقا دهد و دستمزدها را همچنان در سطح حداقل معیشت پایین نگاه داشته و قادر به ایجاد میل نهایی به خرج کردن (یا میل نهایی به پس‌انداز) بهینه‌ای نبوده است، مورد سرزنش واقع شده و مکاتب تاریخی آلمان، نهضت تعاونی‌ها و دیدگاههای افراطی ضد سرمایه‌داری (مانند مارکسیسم) همگی در این راستا مطرح شدند و به آن متعرض گردیدند.

این وضعیت تا اوایل قرن بیستم ادامه داشت. کینز در ارزیابی بحران بزرگ سال ۱۹۲۹ مدعی شد که این بحران، معلول عدم کارایی حاکمیت دست نامرئی و ناتوانی قیمت‌های محض در تخصیص صحیح منابع و اداره اقتصاد است. به عقیده او گرچه که عدم تعادلها و بیکاریهای این دوره معلول چسبندگی و انعطاف‌ناپذیری قیمت‌ها و خصوصاً دستمزدهاست؛ اما این چسبندگی‌ها حاصل مداخلات، چانه‌زنیها و قدرتهای اتحادیه‌ای بود که ناتوانی نظام قیمتی محض به شکل‌گیری آن انجامیده بود. نظام قیمت‌ها اگرچه موجب شد در محیط رقابتی، تعقیب نفع شخصی توسط عوامل اقتصادی که بطور عقلایی رفتار می‌کنند، به تولید بیشتر و پیشرفت و ابداع فنی و تکنیکی مستمر منجر شود؛ اما خود بطور مرتب در کاهش هزینه‌ها و قیمت‌ها بروز می‌یافت و مازاد مصرف‌کننده (مربوط به مصرف‌کنندگان کالاهای سرمایه‌ای^۱) افزایش می‌یافت. این مازادها خود به‌صورت سود بیشتر یا سرمایه‌گذاری مجدد

۱. زیرا در ابتدای رشد سریع کشورهای صنعتی، آنها روی سرمایه‌گذاری در زیربناها و ظرفیت‌سازی‌های بنیادی متمرکز بودند. و هنوز نظام تولید انبوه به سمت کالاهای مصرفی چرخش نکرده بود. لذا آن قسمت از سطح زیر منحنی تقاضا که بالای خط قیمت قرار داشت، مازاد مصرف‌کننده کالاهای سرمایه‌ای و یا سود را اندازه می‌گرفت و نشان می‌داد.

متبلور می‌گردید و یا صرف ابداع و تحقیق در جهت بهبود ساختار هزینه تولید می‌شد، اما دستمزدها همچنان تا زمانی که سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی محقق شد و زیرسازها انجام شدند، در سطح حداقل معیشت باقی بود، البته باید افزود که دستمزدها هم براساس رشد جمعیت و عرضه کار و قوانین بازار تعیین می‌شد. با رسیدن به این مرحله تا وقتی فاز تولید به سمت کالاهای مصرفی چرخش کرد لذا کالاهای مصرفی بصورت انبوه و در مقیاس فراوان تولید شدند اما به دلیل پایین بودن دستمزدها و درآمدها، با کمبود تقاضا مواجه شد و به بروز بیکاری و رکود در اقتصاد منجر گشت؛ یعنی در واقع نظام قیمتها نتوانست سازگاری منطقی میان بازارهای کار و محصول ایجاد کند و تعادل توأم آنها را بدست دهد.

عده‌ای در پاسخ به این اظهارات کینزی‌ها می‌گویند، اصولاً بحران دهه ۱۹۳۰ و عدم تعادل‌های اقتصادی، معلول ایجاد موانع بر سر راه ساز و کارهای خودکار قیمت‌هاست و همانطور که خود کینز هم مطرح می‌کند عدم انعطاف قیمتها و خصوصاً دستمزدها، سبب بروز بیکاری و رکود در اقتصاد می‌شود. اصولاً چسبندگی و عدم انعطاف قیمتها چیزی جز محدود کردن قیمتها از طریق دستورات سلیقه‌ای و چانه‌زنی‌ها و قدرتهای اتحادیه‌ای نیست. دوباره به اینها پاسخ داده می‌شود که چون نظام قیمتها نتوانست یک منظومه قیمتی سازگار برای محصولات و عوامل تولید بدست دهد و رفاه و درآمد کارگران را متناسب با بهبود شرایط تولید بهبود بخشد؛ این خود منجر به بروز اعتراضات عدیده گردید و ایجاد سندیکاها و اتحادیه‌ها، چانه‌زنیها، قراردادهای و وضع کف و سقف قیمتها نیز موضوعیت یافت. و در واقع عدم انعطاف‌های قیمتی اوایل قرن بیستم، یک واقعیت تاریخی است که زاده عدم نظارت مناسب بر اقتصاد و عدم کارایی مطلق قیمتهای محض است.

البته وی کارایی نسبی قیمتها را می‌پذیرد^۱ و معتقد است که تنگناهای ایجاد شده در نظام سرمایه‌داری، به دلیل دادن نقش مطلق به قیمتها و فراهم نبودن همه شرایط نظریه قیمت‌هاست. وی برخلاف مارکس که اعتقاد داشت نظام قیمتها توانایی شناسایی اولویتها را ندارد و پویایی‌های درونی‌ساز و کارهای خودکار قیمتی، بگونه‌ای است که روز به روز بر

۱. یعنی کارایی مطلق نظام قیمتها را نفی می‌کند که این نفی اطلاق کارایی تا حد زیادی معلول عدم تحقق شرایط لازم است و به نظر می‌رسد تا مقداری هم آن را معلول کارایی فی‌نفسه آن می‌داند.

تناقضات و بن‌بستهای نظام سرمایه‌داری می‌افزاید و آن را به نابودی می‌کشاند^۱ معتقد بود که نظام سرمایه‌داری را باید با نظارت و کنترل و رهنمودهای سیاستی مربوط به طرف تقاضا اصلاح کرده و به تعادل رساند. لذا نظارت و سیاست تنظیم تقاضا را مکمل نظام قیمت می‌داند و معتقد است در بعضی شرایط، عدم توازن بودجه (کسر بودجه) و سیاستهای طرف تقاضا می‌تواند، موجب رشد و نزدیکی بیشتر به تعادل باشد. اما در نقطه مقابل، پولیون معتقدند عدم تعادلها، معلول دخالت‌های دولت و اعمال سیاستهای پولی و مالی و تعیین دستوری و اداری قیمت‌هاست. لذا دولت نباید در اقتصاد دخالت کند، تنها باید بر رشد ثابت پول براساس یک قانون مشخص نظارت داشته باشد. تعادل، رشد و ثبات خود بخود، توسط ساز و کار خودکار قیمت‌ها، و در پناه رشد تدریجی ثابت پول، تضمین خواهد شد.

این نکته هم قابل تأکید است که منظور کینز، این نبود که مدیریت طرف تقاضا برای همیشه به‌عنوان مکمل نظام قیمت‌ها عمل می‌کند، نظر وی این بود که مشکل ایجاد شده برای نظام بازار، به دلیل بروز ناسازگاری در بازار محصول و همچنین بازار کار است؛ یعنی در بازار محصول، کالا بطور انبوه تولید می‌شود، اما در بازار کار دستمزدی داده می‌شود که نمی‌تواند آن کالاهای انبوه را خریداری کند. هدف او از طرح دولت رفاه و تجویز سیاست‌های کسر بودجه هم این بود که این ناسازگاری رفع شود و بدیهی است که وقتی این مشکل برطرف شود نظام قیمت‌ها دوباره کارا تر عمل می‌کند.

هنوز هم، تنها، قیمت‌ها بازارها را تسویه می‌کنند؟^۱

پرسشهایی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که آیا در شرایط جدید نظام سرمایه‌داری هم، حاکمیت علامت‌دهی قیمت‌ها به عنوان تنها ابزار تسویه‌کننده بازار همچنان ادامه دارد؟ و اگر شرایط تغییر کرده است، در شرایط جدید کارایی علامت‌دهی قیمت‌ها تا چه حد است؟ قبلاً هم متذکر شدیم که هر چه فروض و شرایط مربوط به نظریه قیمت‌ها کمتر

^۱. برای پاسخ دادن به این پرسش از مقاله زیر استفاده شده‌است:

“The Theory and the facts of how Markets Clear in Industrial Organization Valuable for Understanding?”, *Macroeconomics Handbook of Industrial Organization*, Volume 7, Edited by R. Schmalensee and R.D. Willig, University of Chicago and NBER, 1989.

تحقق یابند، صحت و انطباق آن با واقعیت کمتر خواهد شد. اکنون دنیای صنعتی به دنبال پیشرفتهای مداوم و تشکیل سرمایه‌های پیاپی در قلمروهای تولید و مصرف، نوعی حالت تمرکز و سازمان‌یافتگی بخود گرفته است. ساختار ذره‌ای بودن عوامل اقتصادی به ساختاری متمرکزتر تبدیل شده است. اتحادیه‌های تولید و توزیع شکل گرفته و تولید و مصرف، فرآیندی‌تر و طولانی‌تر شده است. بعد زمان اهمیت بیشتری یافته و به عنوان یک ضرورت در تصمیمات و تحلیلهای اقتصادی در نظر گرفته می‌شود. کالاها شکل ناهمگن‌تری به خود گرفته‌اند و با مارکها، طرحها و کیفیتهای متنوع‌تری همراه شده‌اند. به این ترتیب آن محیط شفاف اولیه که در آن اطلاعات کامل وجود داشت و تحصیل آن با هیچ هزینه‌ای همراه نبود، با عدم اطمینان و اطلاعات ناقص و هزینه‌دار شدن کسب اطلاعات همراه گردیده است. بعضی از طرفهای مبادلات و معاملات نسبت به طرفهای دیگر اطلاعات بیشتری دارند و آن اطلاعات را از سایرین دریغ می‌دارند.

منحنی عرضه در همه موارد برای مصرف‌کننده مشخص و مطمئن نیست. لذا قابلیت دسترسی به کالاها، قیمتگذاری را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. در بعضی موارد منحنی تقاضا برای تولید کننده مشخص نیست و این خود هزینه‌های خاصی را بر تولیدکننده تحمیل می‌کند. بطور کلی حتی در کشورهای پیشرفته هم دیگر از محیطی که در آن هیچگونه اصطکاک‌ی وجود نداشت و تعدیلات به سرعت انجام می‌شدند و هر فرد صرفاً انجام‌دهنده یک مبادله و معامله جزئی بود، خبری نیست. بعضی‌ها بیشتر اطلاعات دارند و بعضی کمتر، برای تعدیلات سریع، موانع وجود دارد و برای فرد و یا افراد در فرآیندهای تولید و توزیع، توان تأثیرگذاری مستقیم بر شرایط بوجود آمده است. آیا در چنین شرایطی هم قیمت می‌تواند به عنوان تنها عامل تسویه‌کننده بازار مطرح باشد؟ مسلماً پاسخ منفی است؛ زیرا بسیاری از فرضیه‌ها که در ابتدا برای علامت‌دهی و قدرت تخصیص‌دهندگی منحصر به فرد قیمت‌ها برشمردیم در شرایط جدید دیگر برقرار نیستند و عوامل دیگری نیز در کنار قیمت در تسویه بازار و علامت‌دهی به عوامل اقتصادی، نقش ایفا می‌کنند، مشاهدات تجربی هم مؤید همین امر است. امروزه مشاهده می‌شود که در اقتصادهای پیشرفته که با سازمانهای متمرکز صنعتی مشخص می‌شوند، در هر صنعتی که درجه تمرکز بیشتر است قیمت‌ها کمتر تعدیل می‌یابند و

بائبات‌ترند و شکاف میان هزینه و قیمت حرکت موافق دوره‌ای دارند. و در صنایع غیرمتمرکز، قیمت‌ها سیال‌ترند و شکاف مذکور حرکت ضد دوره‌ای دارد؛ زیرا در مورد اول، قیمت‌ها و خصوصاً دستمزدها بصورت قراردادهای براساس ملاک‌های بلندمدت‌تر تعیین می‌شوند و تغییرات قیمت که قبلاً در میان خریداران از همبستگی کامل برخوردار بود، هم‌اکنون وضعیت متفاوتی به خود گرفته است و برای خریداران متفاوت، قیمت‌های متفاوتی وضع می‌شود و در واقع روابط بلندمدت خاص میان خریدار و فروشنده در کنار قیمت نقش قابل‌ملاحظه‌ای ایفا می‌کند.

برای مثال، برای مشتری قدیمی قیمت کمتری تعیین می‌شود تا مشتری جدید؛ زیرا در شرایط جدید، منحنی تقاضای بعضی از بنگاه‌ها، بطور کامل برای آنها شناخته شده نیست و تولیدکنندگان برای تأمین بخش نامعین تقاضا باید هزینه بیشتری متحمل شوند. زیرا اگر آنها تولید کنند و فروش نرود، باید هزینه انبارداری و هزینه فرصت سرمایه اشغال‌شده را تحمل کنند. بنابراین برای مشتریانی که تقاضایشان مشخص و مطمئن است و با فروشندگان روابط بلندمدت‌تر دارند، قیمت کمتری وضع می‌شود و این امر بیانگر اعمال نوعی تبعیض قیمت نیست؛ بلکه نشان‌دهنده تفاوت هزینه کالا برای هر دو نوع مشتری است.

در مقابل، در مواردی که عرضه، نامعین است و احتمال دسترسی به کالا نیز در قیمت‌گذاری آن مؤثر است، مصرف‌کنندگان حاضرند به بنگاه‌های تولیدی با احتمال دسترسی بالا، قیمت بالاتری بپردازند. در مواردی هم مشاهده می‌شود که کالاها بصورت ناهمگن و متنوع عرضه می‌شوند و کیفیت، کمیت، شکل و غیره نیز در تعیین قیمت مؤثرند. از طرفی هم تنوع بیشتر کالاها و فروشندگان آنها دستیابی به اطلاعات را مشکل‌تر و پرهزینه‌تر می‌سازد. لذا در خیلی از موارد با اطلاعات ناقص اقدام به مبادله می‌شود و بدیهیست که قیمت‌ها در وضعیت یکسان نخواهند بود و یا برای مثال، در بازارهای مختلف کار؛ اطلاعات خریدار، در مورد کیفیت، استعداد و مهارت نیروی کار بسیار کمتر از فروشنده آن است و خریدار ناچار است با یکسری عوامل و شاخص‌های ظاهری اقدام به عقد قرارداد کار با نیروی کار نماید. پس در اینجا هم عرضه و تقاضای بازار و صرف مکانیسم قیمت، نمی‌تواند بازارها را تسویه کند. از همه مهمتر همانطور که متذکر شدیم تولید و مصرف، امروزه کاملاً بعد زمانی

به خود گرفته‌اند. لذا مسئله جانشینی بین دوره‌ای^۱ مطرح شده است و این امر، خود باعث شده قیمت‌ها حالت باثبات‌تری به خود بگیرند و به سرعت انعطاف و نوسان نداشته باشند. وقتی مصرف‌کننده در زمان جاری با افزایش قیمت مواجه می‌شود، سعی می‌کند خرید خود را به تأخیر بیندازد و برعکس. تولیدکننده هم با استفاده از موجودی انبار از افزایش یا کاهش شدید قیمت‌ها جلوگیری می‌کند.^۲

در اینجا چون بعد زمان هم مطرح شده است، یک کالای خاص در یک زمان با همان کالا در زمان دیگر تفاوت می‌یابد و جانشینی میان آنها موضوعیت پیدا می‌کند. لذا تا جایی که مصرف‌کننده رفتار آینده خود را نسبت به قیمت امروز تعدیل می‌کند، انحصارگر هم این تعدیل را در تعیین قیمت امروز منظور می‌نماید و اصولاً دلیل ثبات بیشتر قیمت‌ها در انحصار هم، همین است. ولی تئوری‌های ساده، به تأخیرافتادن مصرف و تولید را در نظر نمی‌گیرند. همچنین وقتی سلیقه و ترجیحات مصرف‌کنندگان متفاوت باشد؛ یعنی در اینکه چه وقتی خرید کنند چه نوع کیفیتی بخرند و در کجا بخرند اگر با هم متفاوت باشد، احتمال سازماندهی بازار و تسویه‌شدن آن توسط قیمت کمتر است.

آیا همیشه بازارها تسویه می‌شوند؟

یکی از عوامل محدودکننده کارایی نظام قیمت‌ها، عدم تقارن اطلاعاتی است. از جمله تجربیات قابل ذکر در این موارد، جیره‌بندی وام و اعتبار در بازارهای پولی و مالی است. از آنجا که با بروز عدم اطمینان و عدم شفافیت در اقتصاد فعالیت‌های سوداگری هم افزایش یافته است، متقاضیان وام از بانکها و مؤسسات اعتباری ترکیبی از سوداگران و صاحبان فعالیت‌های حقیقی هستند. بازدهی فعالیت‌های حقیقی اغلب به سمت مقدار مشخصی همگرا شده و از آن حد نیز فراتر نمی‌رود؛ اما بازدهی فعالیت‌های سوداگرانه بسیار پرنوسان است و دامنه نوساناتش هم زیاد است. لذا اگر نرخ بهره مربوط به وام بانکها از حد معینی فراتر نرود (از نرخ بازدهی

^۱ Intertemporal Substitution

^۲ البته این مربوط به شرایط باثبات اقتصادی است وگرنه در شرایط بی‌ثبات و نوسانات شدید قیمت‌ها و در صورت وجود انتظارات تورمی، از موجودی انبار در جهت اهداف سوداگرانه استفاده می‌شود.

حقیقی فعالیتهای مولد بالاتر نرود) هم صاحبان فعالیتهای حقیقی و هم سوداگران، هر دو متقاضی وام هستند و ریسک وام‌دادن به سوداگران بسیار بیشتر از ریسک وام‌دادن به فعالیتهای حقیقی است. اما اگر از آن حد فراتر رود، تعداد صاحبان فعالیتهای حقیقی در میان متقاضیان وام کم می‌شود و چون بانکها و مؤسسات اعتباری نسبت به مشتریان خود اطلاعات کامل ندارند و مشکل عدم تقارن وجود دارد، مجبورند در شرایطی که تقاضا برای وام زیاد است و نرخ بهره تمایل دارد به سطح بسیار بالاتری افزایش یابد، برای حفظ ترکیب مناسب مشتریان خود نرخ بهره را در مقدار معینی تثبیت کنند و چون در این نرخ مازاد تقاضای پول وجود دارد، با وضع سقف نرخ بهره عملاً اعتبار را جیره‌بندی می‌کنند. لذا در بازارهای پولی و مالی، قیمت بازار؛ یعنی نرخ بهره، موجب تسویه این بازارها نمی‌شود. وجود مشکل عدم تقارن اطلاعاتی و مخاطرات اخلاقی، حتی ممکن است بازار خاصی، مانند بازار کالاهای دست دوم مرغوب، را از میان ببرد؛ زیرا کالاهای دست دوم بد، به دلیل نبود اطلاعات صحیح، کالاهای دست دوم خوب را از بازار خارج می‌کنند.¹

آیا همیشه قیمت‌های انعطاف‌پذیر کارا، و قیمت‌های انعطاف‌ناپذیر، ناکارا هستند؟

پرسشی که در اینجا مطرح است، آن است که آیا در مواردی که علاوه بر قیمت، مقدار یا عوامل دیگری هم در تسویه قیمت‌ها دارای تأثیر و نقش هستند، قیمت‌های باثبات‌تر و چسبنده‌تر نشانه وجود عدم کارایی است؟ در جواب گفته می‌شود انعطاف‌پذیری و ثبات قیمت‌ها در مواردی که قیمت‌ها به تنهایی نقش تسویه‌کننده بازار را به عهده دارند و شرایط رقابت کامل فراهم است، موجب ناکارایی می‌شود. چه بسا در شرایط جدید، قیمت‌های کاملاً انعطاف‌پذیر موجب عدم تسویه بازارها گشته و به بی‌ثباتی منجر گردد (مانند مورد بازار وام و اعتبار در شرایط وجود ریسک و عدم تقارن اطلاعاتی و مورد اقتصادهایی که در آن عوامل اقتصادی قدرت قیمتگذاری دلخواه دارند و چون ساختار رقابتی وجود ندارد، اگر قیمت‌ها رها شوند، عوامل مذکور موجب بی‌ثباتی بازار می‌شوند).

¹. Akerlof, G.A.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که آیا چنین قیمت‌گذاری در شرایط جدید نافی و متضاد نظام قیمت‌گذاری قبلی است؛ در جواب گفته می‌شود نظام قیمتی محض گذشته، بر شرایطی متکی بود که این شرایط امروزه دیگر در کشورهای صنعتی وجود ندارد. در شرایط جدید در راستای بهینه تخصیص منابع و انتخابهای بهینه شیوه قیمت‌گذاری تا حدی متفاوت شده است و این دقیقاً مقتضای شرایط جدید است. زیرا وقتی ما از شرایط و فروض رقابت کامل به مفهوم وسیع آن، فاصله می‌گیریم کارایی نظام قیمتی محض رو به کاهش می‌گذارد و برای جبران این کاهش باید شیوه‌های قیمتی فوق را اتخاذ کرد.

نکته

باید توجه داشت که بروز شرایط فوق‌الذکر جدید در اقتصادهای پیشرفته مبتنی بر بازار که تحقق بعضی شرایط مربوط به نظام قیمتی محض را با مشکل مواجه ساخته، ماهیت نظام قیمتی فوق را تغییر نداده است، چرا که بنیادهای آن بر توان بالای فنی و تکنیکی، علم محوری و وجود نهادهای حقوقی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مناسب مبتنی است. و اینها همگی عواملی هستند که دنیای صنعتی پیشرفته در تحقق و تحکیم آنها جدیت بخرج داده و آنها را نهادینه کرده است. در صورت تحقق این عوامل و نهادینه‌شدن آنها ساز و کار نظام قیمتها معنی‌دار است و این نظام با وجود بروز شرایط جدید همچنان قادر است علامت‌دهی صحیح انجام دهد. در حقیقت نمی‌توان گفت نمود وجود سیستم قوی قیمتی، انعطاف‌پذیری سریع قیمتهاست. نظام قیمتهای مبتنی بر بازار و ساز و کارهای آن خود نمودی از وجود ساختار مناسب و قوی اقتصادی و وجود و تحقق عوامل نهادینه شده مناسب اجتماعی است و کلیت آنها در رفتار ظاهری قیمتها انعکاس نمی‌یابد؛ بلکه در ساز و کارهای معنی‌دار و مؤثر درونی اقتصاد منعکس می‌شود. آنچه که هویت نظام قیمتی محض را شکل می‌دهد همین ساز و کارهای معنی‌دار درونی است. ما در تحلیل وضعیتهای اقتصادی خود و نظامهای قیمتی موجود در کشورهای جهان سوم باید از این نکته غفلت نکنیم. در آن کشورها بنیادهای رقابت و بازار مستحکم است نیروهای بازار در اقتصاد قوی هستند. با توجه به تغییر شرایط رو بنا

کارایی سیستم قیمت‌ها نفی نمی‌شود اما مشکل کشورهایی مانند ما نبود نهاد بازار و بنیانهای رقابت و نیروهای خوداصلاح است.

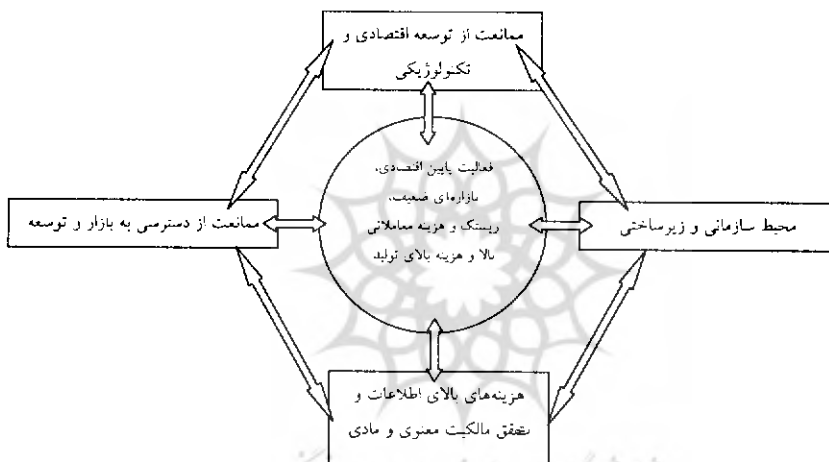
دیدگاه ساختارگرایان در مورد نظام قیمتها

«لنس تیلور» به عنوان یک اقتصاددان برجسته ساختارگرا معتقد است ما برای تحلیل اقتصادی باید همه عوامل تأثیرگذار اقتصادی را که دارای قدرت قیمنگذاری هستند شناسایی کنیم و نقش آنها را در اقتصاد، مورد توجه قرار دهیم. از دید وی موقعیت قدرت عوامل اقتصادی از یک اقتصاد تا اقتصاد دیگر متفاوت است و با ترتیبات نهادی محلی و شرایط تاریخی تغییر می‌کند. اساساً شناسایی مراکز قدرت و توصیف انعطاف‌ناپذیری‌های قیمتی و مقداری که آنها ایجاد می‌کنند، برای طراحی مدل ضروری است. از نگاه وی تورم صرفاً منشأ پولی ندارد؛ بلکه پویایی‌های تورم توسط تضادها و اصطکاکهای توزیعی عوامل صاحب قدرت قیمنگذاری تقویت می‌شود؛ یعنی عوامل اقتصادی که قدرت قیمنگذاری دارند قیمت محصول خود را بالا می‌برند تا سهم نسبی آنها از محصول کل افزایش یابد دیگران هم با همین منظور همین رویه را دنبال می‌کنند. در نتیجه سطح عمومی قیمتها بطور مستمر افزایش می‌یابد و پول هم در صورتی که بصورت فعال بطور کامل همراهی نکند به صورت منفعل دنباله‌روی می‌کند.

از طرفی از این دیدگاه زمانی که بازارها در دام تعادل پایین گرفتار می‌آیند، قادر به ایفای نقش طبیعی خود نیستند. «ثورث» ساختار اقتصادی صحیح را به عنوان قاعده بازی در نظر گرفته و این ساختارها را به صورت انگیزش‌ها و تضمین‌های موثر بر رفتار افراد تعریف می‌کند و معتقد است که محیط اقتصادی کشورهای کم درآمد از هزینه‌های معاملاتی بالا و ریسک‌های معاملاتی بالا، جریان‌های اطلاعاتی و محیط سازمانی ضعیف شکل یافته است. فعالین اقتصادی در این کشورها که از منابع مالی و اجتماعی اندکی برخوردارند و یا ابزارهای سیاسی چندانی را در اختیار ندارند، به اطلاعات لازم دسترسی نداشته و یا برای به دست آوردن اطلاعات لازم و حقوق مالکیت معنوی و مادی خود، مجبور به پرداخت هزینه‌های بالایی می‌شوند. این هزینه‌ها از توسعه بازار و دسترسی به بازارها موجود جلوگیری کرده و به

نوبه خود مانع از توسعه اقتصادی و تکنولوژیکی می شود. سطوح پایین فعالیت های اقتصادی منجر به پیدایش بازارهایی ضعیف می گردد که از هماهنگی نامناسب و هزینه ها و ریسک های معاملاتی بالا رنج می برند و هزینه تغییر و توسعه ساختار آنها به شدت بالاست. این بازارها عموماً در «دام تعادل پایین»^۱ گرفتار آمده اند.

نمودار (۱) - دام تعادل پایین در بازارهای کشورهای در حال توسعه



منبع: North, D.C. (1990)

آیا باید نظام قیمتی موجود را توجیه کرد؟

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا ما با این توضیحات و توصیفات در صد این هستیم سیستم های قیمتی موجود کشورهای جهان سوم و کشور خودمان را توجیه و حمایت کنیم؟ اصلاً چنین قصدی نداریم. همانطور که قبلاً هم متذکر شدیم هر نظریه ای که در مورد قیمت ارائه شود طبعاً بر فروض و مبنایی اتکاء دارد و برای بررسی صحت و سقم آن باید شکل منطقی استنتاج آن را ارزیابی و صحت فروض و مبنایی آن را نیز

^۱. Low Level Equilibrium Trap.

آزمون کرد. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند قیمت‌های رایج در بسیاری از کشورهای جهان سوم و کشور ما قیمت‌های صحیحی هستند. اصولاً قیمت‌ها بر دو نوعند؛ قیمت‌های کلیدی و قیمت‌های معمولی؛ قیمت‌های کلیدی مثل نرخ ارز، نرخ سود بانکی، دستمزدها، قیمت‌های انرژی و قیمت فولاد؛ و قیمت‌های معمولی مثل قیمت یکسری از کالاها و خدمات. نکته‌ای که در مورد قیمت‌های کلیدی می‌توان گفت این است که تثبیت مداوم و عدم تعدیل مستمر آن برای اقتصاد زیانبار است (و اصولاً از آنجا که قیمت‌ها ماهیتاً بطور درونزا تعیین می‌شوند کنترل و تثبیت آنها با مشکلات زیادی مواجه می‌شود) این قیمت‌ها به سبب تأثیر قابل ملاحظه‌ای که بر متغیرهای دیگر دارند و می‌توانند منشأ تحریکات روانی در جامعه باشند، موجب تسری اختلال به کل اقتصاد می‌شوند. کسی که بخواهد ادعا کند تثبیت مداوم این متغیرها (مخصوصاً نرخ ارز) در مقدار اولیه آنها با کارایی اقتصادی سازگار است، باید دلیل و ملاک صریح ارائه دهد. تعدیل و انعطاف منطقی این متغیرها در شرایط با ثبات اقتصادی امری ضروری است.

کنترل‌های گسترده و تثبیت مداوم بعضی قیمت‌ها، کلیدی و چه غیرکلیدی در بسیاری از موارد به وجود رانت‌طلبی، سوداگری و اختلال‌های گسترده منجر گشته است. بنابراین به هیچ‌وجه مسئله ما این نیست که بخواهیم قیمت‌های موجود را توجیه کنیم. هدف مهمتر ما این است که می‌خواهیم ببینیم چگونه باید این قیمت‌های اختلالی و ناصحیح را اصلاح کرد و در حقیقت بجای بیراهه رفتن به نتیجه رسید. ملاحظات مربوط به رشد و توسعه کشور، اقتضا می‌کند که به اصلاح قیمت‌ها توجه و تأکید شود و دقیقاً در همین راستا است که «پیترتایمر»^۱ اظهار می‌دارد که اگر چه اصلاح قیمت‌ها غایت توسعه نیست؛ اما تداوم قیمت‌های ناصحیح غالباً به شکست روند توسعه کشورها منجر می‌شود. اما باید دید آیا روش صحیح این است که بدون ایجاد مقدمات و سنجیدن شرایط به رهاسازی قیمت‌ها مبادرت ورزیم یا اینکه در کنار مجموعه‌ای از اقدامات حقیقی میان‌مدت و بلندمدت و استفاده از متغیرهای حقیقی با صرفه‌جویی و احتیاط، متغیرهای قیمتی را هم متناسب با شرایط تعدیل

^۱. Timmer, P. (1973).

کنیم. بدون ایجاد اصلاحات لازم در بخش حقیقی (حتی در قلمرو سایر ابعاد اجتماعی) و تعدیل متغیرهای حقیقی نمی‌توان از متغیرهای قیمتی نتیجه‌ای گرفت.

آیا قیمت‌های صحیح لزوماً در شکل خاصی ظاهر می‌شوند؟

قیمت صحیح لزوماً قیمت نوسانی نیست چه بسا قیمت ثابت هم قیمت صحیحی نباشد و حتی موجب عدم تعادل‌های شدیدی بشود. می‌دانیم که بنگاه‌ها در بعضی شرایط سیاست قیمت‌های پایدار و ثابت را تعقیب می‌کنند و در مقابل تغییر شرایط از طریق تغییرات در موجودی انبار (و در واقع تغییر مقدار) عکس‌العمل نشان می‌دهند.

اکنون فرض کنید بنگاهی وجود دارد که نهاده‌های واسطه‌ای بنگاه‌های شاخص در یک صنعت خاص را تولید و تأمین می‌کند. اگر نهاده جانشین ارزان‌تری، به بازار بیاید و بنگاه مذکور با کاهش تقاضا مواجه شود و این کاهش تقاضا را تصادفی تلقی کند و قیمت محصول خود را کاهش ندهد و تنها از طریق انباشت موجودی انبار عکس‌العمل نشان دهد، بعد از مدتی متوجه می‌شود که تقاضا برای محصول واسطه‌ای‌اش بشدت کاهش یافته است و موجودی انبارها بیش از حد متراکم شده‌اند، پس بناچار تولید را کاهش داده و تعداد قابل ملاحظه‌ای از نیروهای کار خود را رها می‌کند. در دوره بعد درآمد افراد و تقاضای آنها کاهش یافته و چه بسا، بسیاری از بنگاه‌ها را با محدودیت تقاضا مواجه سازد و درنهایت رکود بوجود می‌آید. از طرفی قیمت‌های بسیار نوسانی و بی‌ثبات هم قیمت صحیحی نیستند. وقتی واریانس قیمت‌ها زیاد می‌شود، بخصوص اگر با افزایش تورم و انتظارات تورمی همراه باشد، موجب بسط عدم اطمینان در اقتصاد شده و افق تصمیم‌گیری عوامل اقتصادی را کوتاه می‌کند و کوتاه‌شدن افق مذکور به معنی چرخش عوامل اقتصادی از فعالیت‌های بلندمدت حقیقی به سمت فعالیت‌های کوتاه‌مدت زودبازده و سوداگرانه خواهد بود. این وضعیت، خود موجب بروز ضعف و اختلال بیشتر در سیستم قیمت‌ها و تخصیص بدتر منابع خواهد شد و توزیع درآمد را به شکل نامطلوبی به نفع طبقه غیرمولد و زیان طبقه مولد چنان تغییر می‌دهد که انگیزه‌های عوامل اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اصولاً قیمت‌های بی‌ثبات، مجال بروز فعالیت‌های سوداگرانه را گسترش می‌دهد.

«کالدور»^۱ هم در این مورد اظهار می‌دارد که قیمت‌های باثبات موجب تشویق و ترغیب تصمیم تولید می‌شوند و در بلندمدت متوسط قیمت‌ها را کاهش می‌دهند؛ اما نظام بازاری یا قیمت‌های نوسانی و بی‌ثبات، چندان کارآمد نیست؛ زیرا فقدان نظم و ثبات قیمت‌ها، قدرت پیش‌بینی را از عوامل اقتصادی سلب می‌کند و موجب بروز خطراتی می‌شود که بطور مستقیم تولید را مورد تهدید قرار می‌دهد. بنابراین نمی‌توان گفت شکل خاصی از قیمت (قیمت کاملاً ثابت یا کاملاً نوسانی و انعطاف‌پذیر)، قیمت صحیح است.

قیمت صحیح کدام است؟

در واقع قیمت صحیح قیمتی است که به عوامل اقتصادی صحیح علامت بدهد، موجب برانگیختن انتظارات تورمی ناصحیح نشود، در مقابل تغییرات بطور منطقی و بطور متناسب با جایگاه و نقش اصلی خود تغییر یافته و تعدیل شود. به عبارت دیگر، قیمت صحیح، قیمتی است که تغییرات آن در جهت بهبود تخصیص منابع و بر اساس ضرورت‌های منطقی حادث شده در اقتصاد باشد و بی‌جهت وضعیت‌های نسبی متعادل و بهینه را تغییر ندهد، نوسانات غیرمنطقی از خود نشان ندهد و به سمت یک مقدار تعادلی مناسب، همگرا و متقارب باشد بطوریکه موجب تحقق تعادل پایدار گردد و یا قیمت خوب، قیمتی است که در حضور «اختلالات»^۲ و نقص‌های بازاری و ضرورت‌های ملی مورد تأکید سیاستگذاران، توسط برنامه‌ریزان در مقدار مناسب خود وضع و تعیین شود.

همانطور که «جانسن»^۳ هم متذکر شده‌است، اگر کشوری در حال رشد، در تجارت خارجی و صدور یک کالا و یا ورود کالایی از قدرت انحصاری برخوردار باشد - که یک نقص بازاری است - اگر مالیات یا تعرفه وضع نکند، چه بسا در معرض رشد قهقراپی و زیان جدی تجاری قرار گیرد و یا در صورتی که نرخ نهایی جانشینی داخلی و نرخ تبدیل داخلی و نرخ تبدیل خارجی با هم برابر نباشند. بسته به موارد وضع مالیات و یارانه بر تولید، مصرف، عوامل تولید و وضع تعرفه و یارانه بر تجارت و مداخله قیمتی، بهینه خواهد بود.

^۱. Kaldor, N. (1983).

^۲. Distortions.

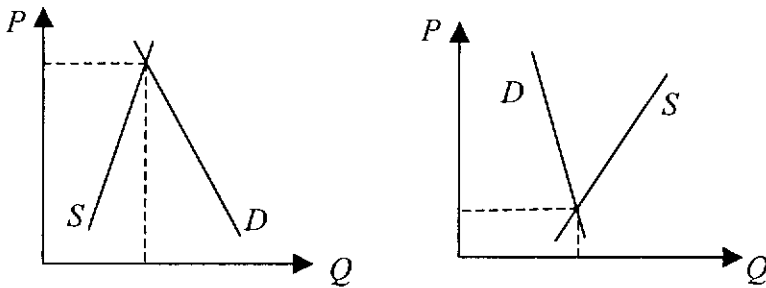
^۳. Johnson, H.G, (1955).

در واقع رفتار بهینه در اینجا مداخله قیمتی است (منتهای مداخله بهینه و صحیح) یا در صورتی که اختلالات درونزا در اقتصاد وجود داشته باشد، یا اگر اقتصاد ملی بخواهد در مسیر رشد و توسعه خود، حجم تجارت را در سطح معینی تحقق دهد، چه بسا مستلزم وضع تعرفه مالیات و یا اعطای یارانه باشد، یا فرضاً اگر سطح مصرف چند کالای قابل مبادله برایش اهمیت داشته باشد، باید بر اشتغال عوامل تولید در یک بخش و یا سطح معینی از تولید چند کالای ملی تأکید داشته باشد و همچنین از اختلال‌های ابزارهای یارانه و مالیات استفاده کند و قیمت‌ها را در سطح معینی وضع نماید. اگر عملکرد اقتصاد بر منحنی امکانات تولید منطبق نباشد و به سبب نقص بازار، عوامل تولید مانند دستمزدها در بخش‌های مختلف (با مهارت یکسان) متفاوت باشند، وضع یارانه و مالیات بر عوامل تولید، اقتصاد را به سمت منحنی امکانات تولید سوق می‌دهد.

برعکس اگر ما خود بدون ضرورت اختلال ایجاد کرده باشیم، برقراری قیمت خوب مستلزم حذف این اختلالات است و باید مالیات، یارانه و یا تعرفه‌های وضع شده را حذف کرد.^۱ در مواردی که در خصوص کالاهای مبادله و غیرقابل مبادله، مطلوبیت اجتماعی و هزینه اجتماعی از مطلوبیت فردی و هزینه فردی متفاوت باشند و یا به عبارت دیگر وقتی منحنی‌های عرضه و تقاضای اجتماعی و فردی بر هم منطبق نباشند، تنظیم و مدیریت قیمت‌ها بسته به مورد، از طریق وضع تعرفه، یارانه، و یا مالیات یک ضرورت است. البته هر چه کشوری پیشرفته‌تر باشد تفاوت میان مطلوبیت و هزینه فردی و اجتماعی در آن کاهش می‌یابد.

همچنین قیمتی که از قطع منحنی‌های عرضه و تقاضای بازار در نقطه‌ای غیرمتعارف از فضای قیمت مقدار بدست می‌آید، بیش از آنکه علامت‌دهنده صحیح باشد، حاکی و بیانگر وجود استعداد بی‌ثباتی و عدم تعادل در آن بازار است،

^۱ Bhagwati, J. (1971).



و در واقع قیمتی نیست که بتوان با تکیه بر آن به اصلاح ساختاری و تخصیص بهتر دست یافت، خصوصاً اگر چنین قیمتی مربوط به بازاری باشد که سایر بخشها به آن وابسته‌اند یا دارای ارتباط متقابل قابل ملاحظه‌ای هستند، نباید به‌عنوان نقطه‌ی اتکا و ابزار اصلاح ساختار به آن کمترین اطمینانی داشت. در واقع اعتماد به این قیمت منجر به عمیق‌تر شدن عدم تعادل‌ها و اگر اثرشدن شکاف‌ها می‌گردد. این امر نشانگر آن است که آنچه مشخص می‌کند که قیمت، توان علامت‌دهی صحیح و تخصیص منابع را دارد یا نه، شکل قیمت نیست؛ بلکه موقعیت‌های حقیقی اقتصاد؛ یعنی توان فنی، وجود منابع، بهره‌وری، روحیه تلاش و ... و واقعیت ساختار بازاری موجود؛ یعنی امکان یا عدم امکان نیروهای ضد بازار و سوداگر و حضور و یا عدم حضور قدرت‌های انحصاری است که میزان صلاحیت قیمت‌ها برای این مهم را تعیین می‌کند و در حقیقت موقعیت این عوامل است که حکم می‌کند در هر شرایطی کدام نظام قیمتی برای اقتصاد مناسب‌تر است. بنابراین قیمت خوب در شکل خاصی از قیمت‌گذاری، ظاهر نمی‌شود و در همه شرایط و همه اقتصادها با ظرفیت‌ها و ساختارهای متفاوت یکسان و مشابه نیست. در شرایطی ممکن است قیمت‌های مبتنی بر سازوکارهای بازار مناسب باشند و در شرایطی نیز، ممکن است در بعضی بخشها کنترل و نظارت لازم باشد و در بعضی شرایط هم ممکن است که لازم باشد از تثبیت قیمت‌های کلیدی که کل اقتصاد را تحت تأثیر قرار داده‌اند، به‌عنوان لنگرگاه اسمی استفاده شود و در بخشهایی بر نظارت و کنترل و در بخشهایی بر عملکرد خودکار بازار تأکید شود، ملاک لزوم نظارت و کنترل و صحت انجام آن هم این است که ما را به ثبات اقتصادی، تحرک و بهبود تولید و سرمایه‌گذاری، جلوگیری از شکل‌گیری حباب‌های اقتصادی بی‌ثبات‌کننده، ارتقای موقعیت نسبی و رقابت‌پذیرتر شدن این

بخش نسبت به بخشهای دیگر یا نسبت به اقتصاد خارجی، نزدیکتر سازد. نظارت‌ها، تنظیم‌ها، تعدیل‌ها و کنترل‌های قیمتی بالنده و مترقی، اقداماتی است که مسبوق به اقدامات و مراقبت‌های مناسب و ضروری در بخش حقیقی هم باشد و در حقیقت، نحوه پیشرفت و ارتقای آن اقدامات است که باید نحوه سیاست‌های قیمتی را معین کند. اما اگر بدون توجه به روند متغیرهای حقیقی اقدام به تنظیم سیاست‌های قیمتی شود، به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد. البته اگر در بخش حقیقی برنامه‌ریزی و اقدامات لازم صورت بگیرد، اما تنظیم‌های متناسب قیمتی آن را همراهی نکند، چه بسا سرانجام آن به شکست بینجامد، لذا اهمیت تنظیم‌های قیمتی یا آزادی کامل قیمت‌ها (در شرایط مناسب) جهت تأمین و تحقق اهداف مربوط به اقدامات حقیقی، قابل انکار نیست با اینهمه همراهی آنها با اقدامات حقیقی اساسی و حتی مسبوق بودن آنها به اقدامات مذکور، شرط اصلی است.

نتیجه‌گیری

همانطور که از ملاحظه نظریات مختلف قیمتی برداشت می‌شود، رقابت، مناسبت‌ترین ساختار اقتصادی است که در آن قیمت‌ها بصورت درونزا و هوشمند تغییر می‌کنند اما اگر فروض نظام رقابتی تأمین نباشد؛ به میزانی که در اقتصاد قدرت قیمتگذاری دلخواه وجود دارد، باید برنامه‌ریزان اقتصادی این قیمت‌ها را نظارت کنند و با قدرت دلخواه قیمتگذاری عوامل (صاحب قدرت قیمتگذاری) مقابله کنند. در اینجا هم نحوه مقابله و هم نحوه تعیین قیمت صحیح و مناسب از اهمیت خاصی برخوردار است. لذا هرگونه دخالت قیمتی با هر شکل ممکن و در هر شرایط نمی‌تواند اقدام مناسب و بهینه تلقی شود و تنها در مواردی که قدرت دلخواه قیمتگذاری وجود دارد، کنترل و نظارت و تعیین قیمت صحیح می‌تواند مفید و مناسب باشد.

به عنوان مثال؛ اگر یک بازار انحصاری را در نظر بگیریم، انحصارگر چون قدرت قیمتگذاری دارد، می‌تواند قیمت را براساس تساوی هزینه نهایی با درآمد نهایی تعیین کند. در اینجا مداخله قیمتی مبنی بر تعیین قیمت براساس تساوی هزینه نهایی و قیمت، اقدامی بهینه است؛ اما اگر بصورت درونزا قیمت براساس تساوی قیمت و هزینه نهایی تعیین شده

است، هرگونه دخالت در تعیین قیمت امری اختلالی محسوب می‌شود. پس باید در اقتصاد مورد مطالعه، میزان قدرت قیمتگذاری را شناسایی کرد و به عنوان اقدام مقطعی قیمتگذاری‌های دلخواه و نابهینه را کنترل نمود و به عنوان اقدام بلندمدت، زمینه ایجاد ساز و کارهای رقابتی را نیز فراهم ساخت.

اصلاح نظام قیمت‌ها، رهاسازی قیمت‌ها نیست؛ محدود کردن قدرت عوامل قیمتگذار دلخواه و ایجاد سازوکار ساختاری مناسب برای کارکرد نظام قیمت‌هاست. حلقه واسط وضع موجود و وضع مطلوب دوره گذاری است که باید با مدیریت قیمتی دقیق و هوشیارانه همراه باشد. در آن دوره، عواملی که قدرت دلخواه دارند باید شناسایی شوند و با قدرت قیمتگذاری آنها مقابله شود. البته این بدان معنی هم نیست که وقتی قدرت قیمتگذاری آنها را محدود کردیم، قیمت‌هایی ناصحیح و غیرمنطقی وضع کنیم.

اما بنظر می‌رسد اگر پایه‌های نظام اقتصادی با تعقیب یک فرآیند برنامه‌ریزی شده توسعه‌ای مستحکم شود و اقتصاد در یک مسیر خودافزا و درونزا قرار گیرد، نه بعضی کنترل‌های ضروری جهت تأمین اهداف برابری به آن صدمه می‌زند و نه سپردن بسیاری از قیمت‌ها به سازوکارهای بازار. آنچه که کنترل‌های گسترده دولت بر قیمت‌ها را بد و رهاسازی بدون پشتوانه و بی‌حساب را بدتر جلوه می‌دهد، نبود استحکام اقتصادی است؛ زیرا وقتی اقتصادی بسترسازی‌های لازم برای رشد و توسعه را پشت‌سر گذاشته باشد و از قدرت فنی و تولیدی و رقابت‌پذیری کافی برخوردار شود، کنترل صلاح‌دید و یا نظارت ضروری بر بعضی قیمت‌ها از سازوکار درونی قیمت‌ها ممانعت نمی‌کند، رهاسازی بسیاری از قیمت‌ها نیز به واگرایی‌ها و تغییرات نامتناسب منجر نمی‌شود و بسیاری معتقدند که در صورتیکه استحکام اقتصادی با سازوکارهای رقابتی همراه باشد و قیمت‌ها بتواند به‌راحتی نسبت به تغییرات تعدیل شوند، بازدهی‌های فعالیت‌های مختلف اقتصادی به سمت یک مقدار واحد، متقارب و همگرا می‌شوند و همگرایی بازدهی‌ها به تعدیل‌های ضروری اقتصاد نیز کمک می‌کند. البته وقوع موردی واگرایی‌های قیمتی و یا بازدهی، امری محتمل است و باید با نظارت و کنترل‌های لازم، آنها را اصلاح کرد.

پی‌نوشتها:

۱. شاکری، عباس. «مروری بر روند تاریخی شکل‌گیری نظریات کلان». *فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی*، شماره ۲۳، سال ششم، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، تابستان ۱۳۸۴.
۲. شاکری، عباس. «وضعیت امروز بازار ارز در اقتصاد ایران». *فصلنامه مفید*، شماره ۱۳، سال چهارم، انتشارات دانشگاه مفید، بهار ۱۳۷۷.
۳. گریفیت، کیت. *راهبردهای توسعه اقتصادی*. ترجمه حسین راغفر و محمد حسین هاشمی. تهران: نشر نی، ۱۳۷۵.
4. Akerlof, A. George, "The Market for Lemons", *Quarterly Journal of Economics*, (1989).
5. Bhagwati, J., "The Generalised Theory of Distortions and Welfare", *In Trade Balance of Payments, and growth, Papers in International Economic in Honor of Charles. P, Kindleherger*, (1971).
6. Carlton, W. Denis. "The Theory and The Facts of How Markets Clear in Industrial Organization Valuable For Understanding?". *Macroeconomics Handbook of Industrial Organization*, Volume 1, Edited by R.Schmalensee and R.D.Willig University Of Chicago and NBER, (1989).
7. Carlton, Dennis W., "The Theory and the Facts of How Markets Clear: Is Industrial Organization Valuable For understanding Macroeconomics?". *Handbook of Industrial Organization*, Volume 1, Edited by R. Schmalensee and R.D.Willing Elsevier Science Publishers B.V. , (1989).
8. Johnson, H.G., "Economic Expansion and International trade", *Manchester School of Economic and Social Studies* 23. No.2 (1955).
9. Nicholas Kaldor., "Limits on Growth"., *Oxford Economic Paper*. Vol 36, No.2. (July 1986).
10. Oskar Lange., "On The Theory Of Socialism"., *Review Of Economic Studies*. Vol 4, (1936-7).
11. Peter Timmer, "Choice of Techniques in Rice Milling in Java", *Bulletin of Indonesian Economic Studies*. Vol.9 (July 1973).
12. Taylor Lance, *Income Distribution, Inflation and Growth, Lectures On Structuralist Macro Economics*., The MIT Press., 1991.